

معیارهای اجتماعی در ارزیابی سیاستهای اقتصادی

احمد میدری و علیرضا علوی تبار

اقتصاد دانان معمولاً برای ارزیابی سیاستهای مختلف اقتصادی و تعیین مناسبترین آنها، از دو معیار اصلی بهره می‌گیرند: ۱- «معیار بیشترین کارآئی»، ۲- «معیار کمترین هزینه». جمع بندی نتایج بدست آمده از چندین دهه سیاستگذاری اقتصادی نشان می‌دهد که این معیارها بویژه اگر صرفاً در قالب مفاهیم مالی تعریف شوند، به هیچ وجه برای انتخاب مناسبترین سیاستهای اقتصادی کفایت نمی‌کنند. شکست فاجعه‌بار سیاستهای مختلف اقتصادی که ظاهراً برخوردار از ویژگیهای لازم برای یک سیاست مناسب بودند، صاحب نظران را برآن داشت تا در کنار ارزیابی اقتصادی سیاستها و برنامه‌های اقتصادی نسبت به ارزیابی اجتماعی و سیاسی این سیاستها و برنامه‌ها نیز اقدام نماید. از این رو امروزه در کنار معیارهای اقتصادی ارزیابی سیاستهای اقتصادی، معیارها و ضوابط اجتماعی و سیاسی ارزیابی نیز طرح و به کار گرفته می‌شوند. این مقاله در پی آن است که به طور اجمالی به معرفی معیارهای اجتماعی ارزیابی سیاستهای اقتصادی اقدام کرده و از این طریق در واقع نحوه مشارکت جامعه شناسان را در طراحی و تدوین سیاستها و برنامه‌های اقتصادی نشان دهد.

از نگاه یک جامعه شناس هر مجموعه از سیاستهای اقتصادی را می‌توان از دو زاویه مورد نقد و ارزیابی قرار داد: الف) سازگاری سیاستهای اقتصادی با محیط اجتماعی، ب) پیامدهای اجتماعی سیاستهای اقتصادی. در معیار اول میزان «امکان پذیری» و «واقع بینی» سیاستها مورد سنجش قرار می‌گیرد و در معیار دوم قابلیت قبول و مطلوب

بودن نتایج آن در زمینه نظام اجتماعی و فرهنگ جامعه به بحث گذاشته می‌شود.

سازگاری با محیط اجتماعی در دو محور جزئی‌تر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ محور نخست مبتنی بر این توضیح ساده است که هر سیاست اقتصادی متضمن «اهداف»، «ابزارها» و «اولویتهای» معینی است و هر یک از این اجزاء ممکن است مورد توافق همه مردم و اقشار جامعه نبوده و از این رو مخالفت‌هایی را به دنبال داشته باشند. به عبارت روشن‌تر، هر سیاست اقتصادی متضمن منافی برای عده‌ای و تحمیل زیان‌هایی به برخی دیگر است. احتمالاً هیچ سیاست اقتصادی را نمی‌توان یافت که در «کوتاه مدت» منافع تمامی افراد جامعه را تامین نموده و دستاوردهای مادی آنها را افزایش دهد. در نتیجه در پیرامون هر مجموعه از سیاست‌های اقتصادی، جریان‌های مخالف و مدافع شکل می‌گیرد. تنها سیاست‌های اقتصادی در عمل قابل اجرا هستند که مدافعان آنها ابزار و منابع کافی را برای قبولاندن آن سیاست‌ها به مخالفان داشته باشند. چنین سیاست‌هایی از حمایت نیروهای اجتماعی و بدنبال آن قدرت سیاسی برخوردار بوده و این دو به صورت ضامن بقاء و استمرار آن عمل خواهند کرد. در پیرامون هر سیاست اقتصادی، شبکه‌ای از قدرت و منافع شکل می‌گیرد، اگر این شبکه مدافع، از قدرت و توانایی بیشتری نسبت به شبکه‌های مخالف برخوردار باشد، امکان بقاء و اجرای این سیاست‌ها وجود داشته و می‌توان به سازگاری این سیاست‌ها با محیط اجتماعی حکم نمود.

در محور دوم، میزان سازگاری سیاست اقتصادی با محیط اجتماعی، با این فرض مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که هر سیاست اقتصادی، الگوهای رفتاری و ویژگی‌های اجتماعی معینی را مفروض می‌گیرد، به میزانی که مفروضات رفتاری و اجتماعی یک سیاست اقتصادی، بیشتر با واقعیت‌های اجتماعی انطباق داشته باشد، این سیاست با محیط اجتماعی سازگارتر است و هر چقدر مفروضات رفتاری و اجتماعی یک الگوی اقتصادی از واقعیت اجتماعی بیشتر فاصله داشته باشد، شکست آن محتمل‌تر است. به طور مثال سیاست‌های اقتصادی معطوف به مداخله گسترده دولت در اقتصاد، وجود دولتی خیرخواه و حافظ منافع جامعه را مفروض می‌گیرند. در حالیکه وجود چنین دولتی در همه جوامع بدیهی نبوده و وجود آن باید آزمون شود. در صورت فقدان چنین دولتی، سیاست مداخله دولت در اقتصاد به فساد و هدر رفتن بیشتر منابع منجر می‌گردد. واقع بینی مفروض رفتاری و اجتماعی هر مجموعه از سیاست‌های اقتصادی را می‌توان از طریق بررسی «ویژگی‌های فرهنگی و سنن تاریخی»، «ویژگی‌های نخبگان»، «ساختار اجتماعی» و «نهادهای تصمیم‌گیری» مورد ارزیابی قرار داد.

پیامدهای اجتماعی سیاست‌های اقتصادی، درجه دیگری است که از آن طریق یک جامعه شناس می‌تواند در فرآیند ارزیابی و طراحی و تدوین سیاست‌های اقتصادی مشارکت نماید. برای این منظور جامعه شناسان معمولاً پیامدهای سیاست‌های اقتصادی را

در سه زمینه مورد بررسی قرار می‌دهند:

۱- محیط طبیعی و انسانی، ۲- کژ رفتاری و بی‌سازمانی اجتماعی، ۳- انسجام جامعه و مشروعیت نظام حاکم بر آن.

در محور نخست، جامعه‌شناسان معمولاً پیامدهای سیاستهای اقتصادی در تخریب محیط زیست و طبیعت، تهی‌سازی منابع غیر قابل تجدید، بحرانهای محتمل ناشی از فقدان منابع برای نسل آینده و آلودگی محیط زندگی و همچنین پیامدهای روحی- روانی زندگی در محیط‌های صنعتی را مورد بحث قرار می‌دهند.^۱

انگیزه طرح محور دوم، مشاهده افزایش کژ رفتاری اجتماعی در طول دوران نوسازی و گذر از جامعه سنتی به صنعتی از جانب تحلیل‌گران اجتماعی بوده است. در کنار این واقعیت، مطالعه صنعتی شدن کشورهایی مانند ژاپن و سوئیس توسط جامعه‌شناسان نشان داده است که می‌توان سیاستهای اقتصادی را به گونه‌ای انتخاب کرد که کژ رفتاری و بی‌سازمانی اجتماعی، حداقل در سطح قابل قبولی باقی بماند. عوامل فوق باعث شده است که میزان گرفتاریهای ناشی از سیاستهای اقتصادی، بصورت معیاری برای انتخاب، از میان گزینه‌های مختلف مطرح گردد.^۲

بحث در زمینه سیاستهای اقتصادی و سست شدن انسجام جامعه و از بین رفتن مشروعیت نظام حاکم نیز از زوایای مختلفی طرح گردیده است. برخی بر تأثیر سیاستهای اقتصادی بر ساختار اجتماعی و مجموعه عواملی تأکید کرده که تقاضای مشارکت سیاسی را شکل می‌دهند، و معتقدند که اگر سیاستهای اقتصادی، تقاضای مشارکت سیاسی را بیش از توانایی جذب نظام سیاسی افزایش دهد، مشروعیت نظام و انسجام جامعه به خطر خواهد افتاد.^۳ برخی دیگر به مسئله تعارض احتمالی مبانی فرهنگی جامعه با مبانی فرهنگی سیاستهای اقتصادی پرداخته‌اند. اینان، فرهنگ را عنصر انسجام‌بخش جامعه دانسته و معتقدند که سیاستهای اقتصادی با فرهنگ جامعه و به عبارت دیگر با عنصر انسجام‌بخش، در تعارض قرار می‌گیرد و منجر به از بین رفتن نظام حاکم بر اجتماع می‌گردد.^۴ برخی دیگر از نظریه پردازان، برای بررسی تأثیر سیاستهای اقتصادی بر انسجام و ثبات سیاسی جامعه، از زاویه بررسی تأثیر سیاستهای اقتصادی بر «نابرابری»، «تورم»، «بیکاری» و تأثیر این پدیده‌ها بر مسئله مشروعیت و انسجام جامعه نگریسته‌اند.^۵ به هر حال در همه این نگرشها، اهمیت پیامدهای سیاستهای اقتصادی در زمینه مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی مورد تأیید قرار گرفته است.

در مقاله حاضر سعی می‌شود تا با تصریح معیارهایی که میزان سازگاری سیاستهای اقتصادی را با محیط اجتماعی اندازه می‌گیرند، کاربرد این معیارها، در ارزیابی و تحلیل سیاستهای اقتصادی، بویژه سیاستهای اقتصادی که معطوف به خصوصی سازی و حاکمیت ساز و کار بازار بوده‌اند، نشان داده شود. بحث تفصیلی در مورد پیامدهای اجتماعی را به فرصت دیگری وا می‌گذاریم.

معیار نخست: سیاسی از نظر اجتماعی امکان پذیر است که مدافعان آن منابع کافی برای قبولاندن آن سیاست به مخالفان را داشته باشند.

ابتدا باید به دو نکته در معیار فوق توجه نمود. بخش عمده‌ای از حامیان یک سیاست اقتصادی را کسانی تشکیل می‌دهند که از آن سیاست منتفع می‌شوند، اما برخی از منتفع شوندگان، به دلیل آن که منافع سیاست اقتصادی در آینده مشخص می‌گردد، ابتدائاً حامی سیاست نخواهد بود، بنابراین حامیان سیاست اقتصادی لزوماً منتفعین نخواهند بود، این توضیح در مورد مخالفان نیز صادق است. منظور از «منابع» اعم از منابع اقتصادی است و شامل اجبار، زور و مشروعیت ذهنی نیز می‌گردد.

علی‌رغم سادگی این معیار، برای بکارگیری آن اطلاعات متعددی احتیاج است: (الف) تأثیر سیاست اقتصادی بر طبقات و اقشار مختلف؛ (ب) ساختار دولت و میزان وابستگی دولت به طبقات؛ (پ) رفتار سیاسی طبقات و اقشار مختلف. با توجه به تعدد حالت هر یک از امور فوق، بدست آوردن قواعد عام بسیار مشکل است و تنها با تحلیل موارد خاص می‌توان به نتایج مشخص دست یافت. برای توضیح مطالب فوق، بررسی تحوّل استراتژیهای اقتصادی در کشورهای جهان سوم می‌تواند آموزنده باشد. کشورهای جهان سوم، بعد از جنگ جهانی دوم استراتژی جایگزینی واردات را انتخاب کردند و در اواسط دهه ۱۹۷۰ به سیاست تشویق صادرات و خصوصی سازی روی آوردند. در اینجا به چگونگی این تحوّل اشاره می‌کنیم و براساس معیار فوق آن را تحلیل خواهیم نمود. برای توضیح معیار فوق، تحلیل ظهور جایگزینی واردات در آمریکای لاتین مفید است.

اقتصاد آمریکای لاتین از قرن نوزدهم براساس صادرات مواد اولیه شکل یافته بود. رار این سیاست اقتصادی منجر به شکل‌گیری ساختار اجتماعی و سیاسی معینی شد. فتودالها و صاحبان معادن، طبقات مسلط را تشکیل می‌دادند، انعکاس این ساختار اجتماعی، ساختار سیاسی موروثی بود که شدیداً تحت تأثیر قدرت طبقه مسلط قرار داشت.

تغییر سیاست اقتصادی از صدور مواد اولیه به جایگزینی واردات، به معنای از دست رفتن منافع طبقه مسلط بود. بنابراین باید به این سؤال پاسخ داد که چگونه دولتهای آمریکای لاتین سیاسی را انتخاب نمودند که با منافع طبقات مسلط، متضاد بود و برای قبولاندن این سیاست به طبقه مسلط چه منابع اقتداری را در دست داشتند. چند رویداد مهم، انتخاب سیاست جایگزینی واردات را امکان پذیر نمود:

۱- رکود جهانی از سال ۱۹۳۰، قدرت زمینداران و صاحبان معادن را شدیداً کاهش داد و از طرف دیگر دولتهای آمریکای لاتین را با مشکلات جدی روبرو نمود، این مشکلات دولتها را به سوی تغییر سیاست‌های اقتصادی ترغیب کرد.

۲- گسترش کمونیسم در سالهای پس از جنگ جهانی دوم. ترس از کمونیسم، آمریکا را به سوی ایجاد اصلاحاتی در کشورهای تحت سلطه سوق می‌داد، هرگونه اصلاح و بهبود وضعیت اقتصادی در گرو گسترش صنعت و رها کردن طبقه زمیندار دیده می‌شد. بهرحال آمریکا از پشتیبانی طبقه زمیندار دست کشید و این طبقه بزرگترین حامی خود را از دست داد.

۳- گسترش طبقه متوسط و اتحادیه‌های کارگری. در اثر گسترش صنایع استخراج معادن، شهرها از ابتدای قرن بیستم گسترش یافته بودند، و این امر موجب گسترش طبقه متوسط گردیده بود. اتحادیه‌های کارگری نیز از انسجام خوبی برخوردار بودند، این دو طبقه همواره در جهت تغییر سیاستهای اقتصادی به دولت فشار می‌آوردند.

۴- نکته مهم دیگر، مکتب اقتصادی بود که اِکلا (کمسیون اقتصادی آمریکای لاتین) مروج آن بود، اِکلا رها کردن سیاست صادرات مواد اولیه و روی آوردن به جایگزینی واردات را شرط اصلی توسعه می‌دانست. احزاب کمونیست نیز پشتیبان سیاست جایگزینی واردات بودند، آنها زمینداران را بقایای نظام فئودالی می‌دانستند و حمایت از بورژوازی ملی را حرکتی مترقی می‌دانستند. طبقات شهری نیز خواهان تغییر سیاست اقتصادی بودند و بنابراین در مجموع کلیه اقشار اجتماعی و هیأت حاکمه در تغییر سیاست اقتصادی به جایگزینی واردات، ائتلاف نمودند و طبقه زمیندار و دهقانان که تنها مخالفان این سیاست بودند، مجبور به پذیرش سیاست جدید گردیدند.^۷ بطور خلاصه، ائتلاف کلیه طبقات، حمایت آمریکا و حمایت نیروهای چپ و مارکسیست و ظهور طبقات جدید منابع کافی برای حامیان سیاست جایگزینی واردات در جهت قبولاندن این سیاست به طبقه زمیندار و دهقانان فراهم نمود.

در بررسی فوق چند نکته مهم را بصورت گذرا و مبهم تحلیل نمودیم: (الف) موقعیت منتفعین و متضررین سیاست جایگزینی واردات و سیاست صادرات مواد اولیه. (ب) رفتار سیاسی طبقات و اقشار اجتماعی، (پ) چگونگی انتقال قدرت از مدافعان صادرات مواد اولیه به مدافعان جایگزینی واردات. این گونه تحلیل بیشتر برای جوامعی مورد نیاز است که دولت وابسته به طبقات اجتماعی باشد، اما در مورد دولتهایی که نسبتاً مستقل از طبقات اجتماعی هستند و از محیط اجتماعی کمتر بازخور دریافت می‌دارند، تحلیل بسیار ساده‌تر خواهد بود. زیرا در این گونه جوامع، طبقات اقتصادی نمی‌توانند بر فرآیند تصمیم‌گیری اقتصادی تأثیر بگذارند و بنابراین احتیاج چندانی به رفتارشناسی آنها نخواهیم داشت. در این جوامع بررسی امکان‌پذیری اجتماعی به دو مسئله منحصر می‌شود: (الف) آیا نخبگان جامعه در ارتباط با سیاستهای اقتصادی وحدت نظر دارند؟ (ب) آیا سیاستهای اقتصادی منجر به واکنش عمومی و آشوبهای سیاسی نمی‌گردد؟ به عبارت دیگر، در این گونه دولتها، سیاستی امکان‌پذیر خواهد بود که مبتنی بر ائتلاف نخبگان جامعه باشد و از طرف دیگر دولت بتواند سیاستهای اتخاذ شده را به مردم بقبولاند.

در تحلیل انتقال سیاست جایگزینی واردات به سیاست خصوصی سازی، بطور کلی نشان خواهیم داد که این انتقال چگونه بر اقشار مختلف تأثیر می‌گذارد و پاسخ این اقشار به سیاست خصوصی سازی چگونه خواهد بود، و سپس این انتقال را در دو دسته جوامع تحلیل می‌کنیم: ۱- آن جوامعی که در آنها طبقات اجتماعی از انسجام کافی برخوردار هستند و دولت وابسته به طبقات اجتماعی است. ۲- جوامعی که دولت در آنها مستقل از طبقات اجتماعی بوده و از آزادی نسبی برخوردار است.

مردم بطور عمومی از سیاست خصوصی سازی متحمل هزینه‌های متفاوت خواهند شد، هر فرد جدا از طبقه و پایگاه اجتماعی‌اش به دلیل حذف سوبسیدها، افزایش قیمت‌ها و کاهش هزینه‌های اجتماعی دولت که معمولاً در هر سیاست خصوصی سازی اعمال می‌شود، متضرر خواهد شد. از طرف دیگر، مردم کشورهای جهان سوم به دلایل متعددی خواهان استمرار سیاست‌های رفاهی هستند، در اذهان توده مردم، تنها مفهوم قابل قبول از دولت همان مفهوم دولت رفاه است، آنها برای دولت وظائف خاصی قائل هستند که تخطی از آن وظایف مشروعیت دولت را به خطر خواهد انداخت. تأمین خدمات آموزشی، مسکن، بهداشت، تأمین اشتغال و سوبسید بر کالاهای ضروری از جمله وظایفی هستند که هر دولت جهان سومی باید آنها را تأمین نماید. این ذهنیت نسبت به دولت زائیده سیاست‌های دوران جایگزینی واردات، باورهای فرهنگی و اثر تقلید از کشورهای پیشرفته - اثر نمایش (Demonstration Effect) می‌باشد، این ذهنیت باعث شکل گیری یک میثاق اجتماعی (Social pact) در اذهان مردم شده است^۱ که زیر پا گذاشتن آن با واکنش عمومی همراه خواهد بود. بنابراین دو عامل موجب شکل گیری واکنش عمومی در دوران سیاست‌های خصوصی سازی می‌شود: ۱- تحمیل هزینه‌های مختلف بر مردم ۲- تعارض ذهنیت مردم با سیاست‌های دولت.

بطور کلی در مورد احتمال وقوع واکنش عمومی در طی سیاست‌های اقتصادی، می‌توان به چند قاعده کلی دست یافت، به عبارت دیگر احتمال واکنش عمومی به چند ویژگی در سیاست اقتصادی بستگی دارد^۲:

(الف) تمرکز منافع در دست دولت: هر قدر منافع سیاست‌های اتخاذ شده، بیشتر در دست دولت متمرکز شده باشد، احتمال واکنش عمومی افزایش می‌یابد. هر چند افزایش درآمد و منافع دولت به بهبود وضعیت اقتصادی مردم منجر می‌شود، اما مردم مستقیماً این مطلب را ادراک نمی‌کنند و به زیانهای کوتاه مدت خود بیشتر اهمیت می‌دهند: حذف سوبسیدها، افزایش تعرفه‌های گمرگی، خصوصی کردن بنگاه‌های دولتی که هدف عمده آن کاهش کسری بودجه دولت است از این گروه‌اند.

(ب) پراکندگی هزینه‌ها: به میزانی که هزینه‌های سیاست اقتصادی بر اقشار گسترده‌تری تحمیل گردد و آن اقشار توان لازم را برای اعمال نارضایتی خود داشته

باشند، واکنش عمومی محتمل تر خواهد بود.

(ج) ظرفیت اداری و اجرایی لازم. آن دسته از سیاستها که اعمال آن به استفاده از نظام اداری و اجرایی احتیاج نداشته باشد، آحاد بیشتری را در بر خواهد گرفت و همچنین تأثیر آن به سرعت ظاهر می شود. سیاستهایی که از ساز و کار قیمت ها و بازار استفاده می کنند، این ویژگی را دارا هستند؛ احتمال واکنش عمومی در این گونه سیاستها بیشتر است. مقایسه مالیات مستقیم و غیر مستقیم، تفاوت در ظرفیت اداری و اجرایی لازم و نتیجتاً تفاوت در گستردگی و سرعت تأثیر گذاری دو سیاست اقتصادی را نشان می دهد.

(د) سرعت آشکار شدن نتایج: هر قدر نتایج مثبت یک سیاست سریع تر آشکار شود، احتمال واکنش عمومی کاهش می یابد.

با توجه به نکات فوق، می توان پیش بینی نمود که گذر از سیاست جایگزینی واردات به خصوصی سازی، احتمالاً با واکنش عمومی روبرو خواهد بود. تجربه کشورهای در حال توسعه در دو دهه اخیر مویده این ادعاست.

در الجزایر، حذف سوبسید مواد خوراکی، با اعتراض در اکثر شهرهای الجزایر همراه بود، در روز ۱۰ اکتبر ۱۹۸۸، در اعتراض به سیاستهای دولت ۲۰۰ نفر در اعتراضات خیابانی کشته شدند (New York Times, October, 10, 1988). در غنا سیاست کاهش نرخ ارز با اعتراض و تظاهرات خیابانی روبرو گردید^{۱۱}. در ترکیه دولت برای مقابله با مخالفان به مداخله نظامی متوسل شد^{۱۲}. در آرژانتین مخالفت های اتحادیه های کارگری دولت را مجبور به تجدید نظر در سیاستهای خصوصی سازی نمود^{۱۳}.

علاوه بر هزینه هایی از قبیل حذف سوبسید و افزایش قیمت کالاهای مصرفی که بر تمامی مردم وارد می شود، بر برخی از اقشار هزینه های اضافی دیگری تحمیل می گردد. مدیران بنگاه های دولتی در طول سیاست جایگزینی واردات از منزلت اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی برخوردارند، با خصوصی شدن بنگاه ها، موقعیت آنها متزلزل خواهد شد، اما لزوماً متضرر نخواهند شد. اگر خصوصی سازی فرصت های مناسب تری برای این مدیران فراهم سازد، آنها از منتفعین و موافقین خصوصی سازی خواهند بود. این مسئله به نحوه گزینش آنها در زمان دولتی بودن بنگاه ها بستگی دارد، در صورتی که مدیران بر اساس معیارهای غیر اقتصادی مانند صلاحیت ایدئولوژیک و یا وابستگی سیاسی انتخاب شده باشند، احتمالاً اقبال چندانی در دوران خصوصی سازی نخواهند داشت. اما اگر مدیران از صلاحیتهای لازم برخوردار باشند، خصوصی سازی، فرصتهای بیشتری پیش روی آنها قرار می دهد. در برخی از کشورهای آفریقائی مانند کنیا، نیجریه و ساحل عاج شاهد آن بودیم که پس از خصوصی سازی، مدیران بنگاه های عمومی حامیان سیاستهای خصوصی بودند زیرا خود، نقش کار فرمایان جدید را به عهده گرفتند. علاوه بر رفتار مدیران بنگاه های عمومی، باید به رفتار کارشناسان عالی رتبه و دیوان

سالاران نیز توجه نمود. سیاستهای خصوصی سازی از اقتدار آنها می‌کاهد و امتیازات بسیاری را از دست می‌دهند، البته امکان دارد علائق ملی و حرفه‌ای بیش از منافع مادی برای آنها اهمیت داشته باشد و علی‌رغم تحمیل هزینه خصوصی سازی، در صف موافقان قرار گیرند. سرمایه‌داران صنعتی و صاحبان بنگاه‌های خصوصی در طول سیاست جایگزینی واردات از امتیازات فراوان برخوردارند و احتمالاً از روابط غیر رسمی و بانديبازی نفع می‌برند، خصوصی سازی با برداشتن نرخ بهره ارزان، ایجاد رقبا خارجی و حذف سوپسید مواد اولیه، زیانهایی را بر سرمایه‌داران وارد می‌سازد، اما از طرف دیگر عموماً خصوصی سازی متضمن سودهای فراوانی برای سرمایه‌داران صنعتی است، بنابراین واکنش آنها در برابر خصوصی سازی باید به طور موردی تحقیق شود.^{۱۴}

پس از بررسی تأثیر سیاست خصوصی سازی بر اقشار مختلف، با توجه به ساختار دولت و رفتار سیاسی طبقات اقتصادی، می‌توانیم مسئله امکان‌پذیری اجتماعی را براساس معیار نخست تحلیل نماییم. در اینجا نخست تجربه شیلی و آرژانتین را که دولت در این دو کشور نسبتاً وابسته به طبقات اقتصادی است، بطور مختصر تحلیل می‌کنیم و سپس به تجربه خصوصی سازی در اندونزی که دولت نسبتاً مستقل از طبقات اقتصادی است، نگاهی می‌اندازیم.

دولت پینوشه سیاست خصوصی سازی را جانشین سیاست جایگزینی واردات نمود. این تغییر در سیاست اقتصادی در واقع بازتاب خواسته‌های طبقه سرمایه‌دار بود. این طبقه در طول سیاست جایگزینی واردات متحمل هزینه‌های زیادی شده بود. حتی قبل از دولت آلنده، دولتهای شیلی جزء دول مداخله‌گر قرار می‌گرفتند و همواره این طبقه، از مداخله‌های دولت زیان می‌دید، علاوه بر زیانهای مادی، همواره عدم امنیت در اقتصاد شیلی وجود داشت، ترس از مصادره و ملی کردن از سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، منافع طبقه سرمایه‌دار را تهدید می‌کرد و در دولت آلنده به اوج خود رسید. سرمایه‌داران شیلی از دو پدیده یعنی دولت مداخله‌گر و مردم سالاری شدیداً می‌هراسیدند و در واقع دولت پینوشه تجلی دو تقاضای طبقه سرمایه‌دار بود؛ نخست دولتی که در عرصه سیاستهای اقتصادی مداخله نکند و ساز و کار بازار را بپذیرد، دوم دولتی که بتواند نیروهای مخالف را سرکوب کند و خطر مصادره اموال آنها را منتفی سازد. بنابراین در شیلی طبقه سرمایه‌دار مدافع سیاستهای خصوصی سازی بود و این طبقه با در دست داشتن قدرت اقتصادی و پشتیبانی سرمایه‌داران جهانی، توانست منابع لازم را برای تغییر سیاست‌های اقتصادی، از دولت مداخله‌گر به خصوصی سازی، فراهم نماید. طبقات محروم و کارگران در این سیاست متحمل هزینه و زیان‌های فراوان شدند، اما به دلیل عدم انسجام و وجود یک دولت سرکوبگر نتوانستند سیاستها را به جهت دلخواه سوق دهند. در تجربه شکست خصوصی سازی در شیلی باید به این نکته توجه نمود که علت این

شکست، مخالفت‌ها و نیروهای اجتماعی نبود، بلکه این سیاست به دلایل اقتصادی مانند نوسان شدید در سیستم بانکی و افزایش شدید تورم و بیکاری، شکست خورد. به عبارت دیگر سیاست خصوصی‌سازی در شیلی، از نظر اجتماعی و جامعه‌شناختی امکان‌پذیر بود اما، نظر منطبق اقتصادی، محکوم به شکست.^{۱۵}

آرژانتین در کشورهای آمریکای لاتین از وضعیت خاصی برخوردار است. این کشور از لحاظ تعدد طبقات (حتی به معنای مارکسیستی) خارق‌العاده است، در هر مقطع تاریخی، وضعیت ساختار طبقاتی آن حاکی از چند برهه تاریخی است؛ طبقه سرمایه‌داری صنعتی در کنار طبقه متشکل زمینداران و فئودالهاست و همزمان، اتحادیه‌کارگری انسجام یافته نیز دیده می‌شود. این ساختار طبقاتی را نتیجه مهاجرت ثروتمندان به آرژانتین از سال ۱۹۱۴ می‌دانند. مهاجران ثروتمند در عرصه‌های مختلف اقتصادی وارد شدند و از این‌رو چند طبقه مسلط با گرایش‌های مختلف بوجود آمد، از طرف دیگر اتحادیه‌های کارگری توسط برخی از حکام که گرایش‌های سوسیالیستی داشتند، گسترش یافتند. با توجه به ساختار اجتماعی آرژانتین می‌توان گفت که هیچ سیاست اقتصادی از نظر جامعه‌شناختی امکان‌پذیر نیست، زیرا «هیچ یک از طبقات اجتماعی قدرت کافی برای قبولاندن سیاست‌های خود به طبقات دیگر را ندارد.»^{۱۶} در آرژانتین در هر مقطع یکی از طبقات، به دلایل مختلف به سیاست‌های اقتصادی جهت می‌دهد اما پس از چند صباحی طبقات دیگر، سیاست را تغییر می‌دهند. خصوصی‌سازی نیز که تقریباً منافع اکثر طبقات مسلط را دربر داشت، به دلیل مخالفت اتحادیه‌های کارگری شکست خورد.^{۱۷}

اندونزی جزء دولتهای نفتی است، درآمد فروش نفت تا قبل از دهه ۱۹۷۰ بیش از ۵۰٪ درآمد دولت را تشکیل می‌داد. این دولت جزء دولتهای مستقل از طبقات قرار می‌گیرد زیرا علاوه برداشتن درآمدهای نفتی، طبقات اجتماعی، کاملاً شکل نیافته بوده و تصمیم‌گیریهای اقتصادی عمدتاً براساس گرایش‌های نخبگان تعیین می‌شود. در این‌گونه دولتها مسئله اساسی به وجود آوردن ائتلاف میان نخبگان و حفظ مشروعیت نظام است، چگونگی حصول این دو پدیده در اندونزی بسیار آموزنده است.

تمام شرایط اجتماعی اندونزی معارض با سیاست خصوصی‌سازی بود و قاعده می‌بایست با شکست روبرو می‌شد. اما عملاً نه تنها این سیاست در اندونزی تحقق یافت، بلکه تاکنون یعنی پس از گذشت ۲۵ سال، همچنان استمرار دارد. فرهنگ عمومی و ایدئولوژی غالب، با سرمایه‌گذاری خارجی و فعالیت بخش خصوصی شدیداً تعارض داشت. در میان نخبگان تحصیل کرده نیز این فرهنگ بشدت رایج بود. نیروهای چپ و مارکسیست که پایگاه قابل توجهی داشتند، خواستار سیاست‌های توزیع و فعالیت گسترده دولت بودند. سرمایه‌داران بخش خصوصی از مزایای فراوانی برخوردار بودند و از فساد

دولتی و روابط غیر رسمی شدیداً سود می‌بردند. و حتی سوهارتو نیز خواهان نظارت مرکزی و کنترل بخش خصوصی و فعالیت بخش دولتی بود. از این رو کلیهٔ اقشار اجتماعی و نخبگان با سیاست خصوصی سازی مخالف بودند و سیاست خصوصی سازی هیچ پشتیبان بالفعلی نداشت.

با این وجود شرایط بحرانی اقتصاد اندونزی در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ با تورم ۶۰۰ درصدی، دولت سوهارتو را مجبور به قبول پیشنهادات اقتصاددانان نمود. مشاوران اقتصادی سوهارتو که به «ماقیای برکلی» مشهور بودند تنها راه نجات را سیاستهای خصوصی سازی و ساز و کار بازار می‌دانستند. سوهارتو می‌دانست که برای اعمال این سیاست باید با نیروهای اجتماعی مختلفی به مقابله برخیزد. آنچه که سوهارتو را موفق ساخت، ائتلاف میان نخبگان بود، او نخبگان نظامی، اقتصادی و نخبگان علمی و دیوانسالاران را در هستهٔ قدرت و تصمیم‌گیری شریک نمود. هریک از شرکاء قدرت، امتیازات فراوانی برای سوهارتو فراهم نمودند، نخبگان نظامی، ایجاد نظم و سرکوب نیروهای مخالف و جلوگیری از گسترده شدن مخالفتها را ضمانت می‌کردند، نخبگان علمی و دیوانسالاران، پشتوانه علمی و اجرایی سیاستها بودند، اما جالب‌تر از همه رابطه سوهارتو با نخبگان اقتصادی بود. سرمایه‌داران به شبکهٔ روابط غیربازاری و استفاده از «رانت»های اقتصادی عادت داشتند و مسلماً با حذف «رانت»ها و اعمال سیاستهای مبتنی بر بازار مخالفت می‌کردند، سوهارتو انحصارات بازرگانی و صنعتی را به سرمایه‌داران واگذار نمود و آنها را از اعتبارات و قراردادهای دولتی بهره‌مند کرد. بدین ترتیب، سرمایه‌داران، دولت سوهارتو را حامی خود تلقی نمودند و از سیاستهای او پشتیبانی کردند. آنها علاوه بر مالیات، مبالغی را به طور اختیاری به «صندوق رئیس‌جمهور» واریز می‌کردند و هرگاه سوهارتو با بحرانهای کوتاه‌مدت مواجه می‌گشت، سرمایه‌داران حاضر بودند از منافع کوتاه‌مدت خود چشم‌پوشی کنند. اگر منافع عمومی با منافع خصوصی سرمایه‌داران در تعارض قرار می‌گرفت، سوهارتو در انتخاب منافع عمومی شک نمی‌کرد و سرمایه‌داران نیز در برابر آن مخالفت نمی‌کردند زیرا منافع خود را با منافع نظام گره خورده می‌دیدند^{۱۸}.

بدین ترتیب سوهارتو توانست ائتلاف میان نخبگان را بدست آورد، از طرف دیگر، نتایج خصوصی سازی به دلیل استمرار سیاستها به سرعت نمودار گردید و این مسئله نارضایتی عمومی را کاهش داد. از تجربهٔ اندونزی باید به این نکته نیز توجه نمود که کثرت مخالفان سیاست اقتصادی مهم نبود، بلکه میزان سازماندهی و انسجام مخالفان و همچنین اقتدار دولت مهم و تعیین‌کننده بود. در اعمال سیاستهای اقتصادی، می‌توان شواهدی را نشان داد که علی‌رغم قلت مخالفان، سیاست اقتصادی با شکست روبرو گردیده است. اصلاحات ارضی در فیلیپین نمونهٔ آشکار این مطلب است. دولت فیلیپین

در سال ۸۷ - ۱۹۸۶ به دنبال اصلاحات ارضی بود، تقریباً تمامی نیروها و اقشار اجتماعی به جزء فئودالها با آن موافق بودند، فئودالها از سازماندهی قوی برخوردار بودند و از این رو توانستند در برابر اصلاحات ارضی مقاومت نمایند و از اجراء آن جلوگیری کنند.^{۱۱}

بطور خلاصه اگر بخواهیم معیار نخست را در تحلیل یک سیاست خاص بکار گیریم، ابتدائاً باید به ساختار دولت توجه نمائیم، در صورتی که دولت بیشتر به دولتهای طبقاتی شبیه باشد، باید به ساختار اجتماعی آن پردازیم و سازماندهی، انسجام و قدرت هر یک از طبقات در تأثیرگذاری بر فرایند تصمیم گیری و سیاستهای اقتصادی را تحلیل نمائیم و در صورتی که دولت نسبتاً مستقل باشد به ویژگی نخبگان و جهت گیریهای آنها توجه نمائیم. در هر دو صورت باید قدرت مدافعان (اعم از ثروت، اجبار و زور...) در تحمیل سیاستهایشان به مخالفان تحلیل شود.

معیار دوم: هر قدر سیاستهای اقتصادی با ویژگیهای نظام اجتماعی معارض باشد، احتمال موفقیت آن کاهش می یابد و نهایتاً اجراء و موفقیت آن غیر ممکن می گردد.

ویژگیهای نظام اجتماعی هر جامعه با سیاستهای اقتصادی معین سازگار است، به عبارت دیگر این ویژگیها، بطور فعال در عرصه سیاست گذاری عمل می نمایند و از مجموعه سیاستهای ممکن، آن سیاست اقتصادی را انتخاب می کنند که با آنها سازگار باشد. بدین ترتیب آن دسته از سیاستها، که ویژگیهای موثر بر سیاستهای اقتصادی را در نظر نگیرند، محکوم به شکست خواهند بود.

اصولاً به دو صورت می توان سیاست گذاری نمود، یک روش آن است که معیارهای اقتصادی، سیاست مناسبی را انتخاب نمائیم و پس از به اجراء در آمدن سیاست، به بررسی واکنش محیط نسبت به آن سیاستها پردازیم و در صورتی که محیط واکنش منفی نشان دهد، به دنبال دفع عواملی بگردیم که منجر به این واکنش شده است. در این روش هیچگاه به صلاحیت و تناسب سیاستهای اقتصادی شک نمی شود و علت عدم موفقیت، محیط نامناسب دانسته می شود، عموماً این شیوه سیاست گذاری را شیوه خطی می نامند و شیوه معمول سیاست گذاری است.^{۱۲} شیوه دیگر آن است که از ابتداء به عواملی که واکنش محیط را شکل می دهد، توجه شود و پس از شناخت آن عوامل، سعی در تطبیق سیاست اقتصادی با واقعیهای موجود گردد. این تطبیق، یا بدین صورت خواهد بود که ویژگیهای نظام اجتماعی را به ترتیبی اصلاح می کند که با سیاست اقتصادی سازگار گردد و یا آن ویژگیها را به عنوان یک محدودیت اجتماعی تلقی می نماید و بهیچ وجه با آن برخورد نمی کند، به عبارت دیگر سیاست اقتصادی را با محدودیت اجتماعی منطبق

می‌سازد. نمونه این نوع سیاست‌گذاری را قبلاً در اندونزی تحلیل کردیم، علت موفقیت سوهارتو، شناخت ویژگی‌های نظام اجتماعی و بکارگیری آن ویژگی‌ها در جهت تحقق سیاستهای اقتصادی بود. اما همیشه طراحی و تغییر ویژگی‌های نظام اجتماعی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

مثلاً در هند، از سال ۱۹۶۰ بانک جهانی در پروژه‌های آب آشامیدنی روستائی مشارکت می‌کرد. از سال ۱۹۸۰ بانک جهانی مشارکت خود را منوط به حذف سوبسید به مصرف‌کنندگان و از جمله دریافت بهاء آب مصرفی از روستائیان نمود. استدلال‌های بانک جهانی از نظر معیارهای اقتصادی صحیح بود، اما با محیط اجتماعی هند سازگار نبود، سیاست‌گذاران هندی معتقد بودند که دریافت بهاء آب مصرفی غیر ممکن است^{۱۱}. و احتمالاً به عدم استفاده از آب بهداشتی منجر می‌گردد و هدف برنامه از بین خواهد رفت. این سیاست‌گذاران رفتار مردم را به صورت یک محدودیت تلقی نمودند و تغییر آن را غیر ممکن می‌دانستند.

بطور خلاصه ایده‌آسای آن است که در عالم واقع، مجموعه‌ای از ویژگی‌های نظام اجتماعی به طرق مختلف بر سیاستهای اقتصادی تأثیر می‌گذارند و آنها را به جهت خاص سوق می‌دهند. موفقیت سیاست اقتصادی در گرو شناخت عواملی است که سیاست اقتصادی و مدیریت کلان اقتصادی را در عمل تعیین می‌کند. غفلت از این عوامل به ذهنی بودن سیاستهای اقتصادی منجر می‌گردد و به دلیل مهیا نبودن بستر اجتماعی مناسب، سیاستهای مورد نظر امکان موفقیت را از دست می‌دهند. در اینجا سعی خواهیم نمود آن دسته از عوامل اجتماعی را که در تعیین سیاستهای اقتصادی نقش تعیین‌کننده دارند، بررسی نمائیم و نشان دهیم که در تعیین سیاستهای اقتصادی باید این عوامل را لحاظ نمود و در غیر اینصورت می‌توان به امکان ناپذیری اجتماعی سیاست مورد نظر حکم کرد. منظور از ویژگی‌های نظام اجتماعی و یا عوامل اجتماعی مؤثر بر سیاستهای اقتصادی، اعم از ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی به معنای خاص است و از این رو به هر دو دسته عوامل اشاره خواهیم کرد.

عوامل اجتماعی مؤثر بر سیاستهای اقتصادی^{۱۲}

۱) سنن تاریخی و خصائص فرهنگی

ویژگیهای فرهنگی یک جامعه، یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده رفتار اقتصادی افراد است. میزان مصرف و پس‌انداز، مصرف کالاهای لوکس و ضروری، میزان استراحت و کار و نبوغ و کارآفرینی، شدیداً تحت تأثیر باورهای فرهنگی یک جامعه هستند. علاوه بر رفتار اقتصادی، فرهنگ بر اموری از قبیل مشارکت و جایگاه دولت در اذهان مردم، تأثیر بسیار دارد. هر سیاست اقتصادی که با ویژگیهای فرهنگی و سنن تشبیت یافته یک جامعه در تعارض باشد، در واقع الگوهای رفتاری غیر واقع بینانه را فرض گرفته است و نتیجتاً ناموفق خواهد بود. مثلاً در اروپای شرقی، برنامه ریزی متمرکز

باعث گردید که روح کارفرمایی (کار آفرینی خلاق) شدیداً کاهش یابد، از این رویکی از مشکلات اساسی سیاستهای خصوصی سازی در اروپای شرقی فقدان افراد کارفرمای اقتصادی (کار آفرین خلاق) است به عبارت دیگر این سیاستها مبتنی بر فرضی غیر واقع بینانه، یعنی وجود افراد کارفرما (کار آفرین خلاق) بنا شده است^{۳۳}. در آلمان تجربه تورم شدید، ذهنیتی را به وجود آورده است که امروز نیز مردم آلمان شدیداً از سیاستهای تورمی وحشت دارند و بنابراین اعمال سیاستهای اقتصادی ملازم با تورم با مشکلات بسیار روبرو می‌گردد^{۳۴}. سیاستهای توسعه روستائی که مبتنی بر مشارکت روستائیان و پذیرش نوآوری از طرف دهقانان می‌باشد، معمولاً با شکست همراه بوده است. در مورد عدم مشارکت روستائیان و پذیرش نوآوری، نظریات مختلفی بیان شده است؛ بر اساس نظریات روانشناسی، مردمی که بطور متمادی شکست را تجربه کرده‌اند و نسبت به آینده بدبین باشند، هنگامی که با فرصتهای جدید اقتصادی روبرو گردند، نه تنها فعالیت و مشارکت خود را افزایش نمی‌دهند بلکه از میزان فعالیت می‌کاهند^{۳۵}. بنابراین آن دسته از سیاستهای اقتصادی که مشارکت این گونه مردم را مفروض می‌گیرند، محکوم به شکست خواهند بود. همانطور که در این مثالها می‌بینیم ویژگی‌های فرهنگی، تنها اجازه تحقق برخی از سیاستها را می‌دهد.

البته می‌توان سیاستهای اقتصادی را به گونه‌ای طراحی نمود که تعارض آن با ویژگی‌های فرهنگی از بین برود. مثلاً در آلمان، سیاستهای کینزی که معمولاً به تورم «ماریپیچ دستمزد و قیمت» منجر می‌شود، بدین ترتیب اعمال گردید که اتحادیه‌های کارگری حاضر شدند در خواست افزایش دستمزدها را به تعویق بیندازند. به عبارت دیگر ترس از تورم شدید که به عنوان یک خصیصه فرهنگی سیاستهای اقتصادی را به جهت نامطلوب سوق می‌داد، تبدیل به ابزاری مطلوب گردید.

۲) ساختار اجتماعی

در معیار قبل، تأثیر طبقات و اقشار اجتماعی را بر سیاستهای اقتصادی بررسی نمودیم. نتیجه کلی بحث پیشین آن بود که هرگاه سیاستهای اقتصادی، با منافع اقشار و طبقاتی که می‌توانند بر فرآیند تصمیم‌گیری تأثیر گذارند، سازگار نباشد، سیاستهای اعمال شده عقیم خواهد ماند. به هر حال در هر سیاست اقتصادی باید تناسب آن سیاست با ساختار اجتماعی و واکنش احتمالی اقشار جامعه و نحوه پاسخ به آنها بررسی گردد.

۳) ویژگیهای طبقه حاکم

یکی از مهمترین عواملی که بر سیاستهای اقتصادی، بویژه در کشورهای جهان سوم تأثیر تام دارد، ویژگی‌های طبقه حاکم است. به دلایل متعدّد قدرت‌نخبگان و طبقه حاکم در کشورهای جهان سوم، بسیار بیشتر از همین طبقه در کشورهای پیشرفته است، از همین رو هرگاه سیاستهای اقتصادی با ویژگی‌های نخبگان سازگار نباشد، آن سیاستها ردّ شده یا شدیداً تغییر خواهند کرد. بهترین نمونه این واقعیت، دولت دُان پرون (۵۵ - ۱۹۴۶) در آرژانتین است. گفته می‌شود به دنبال تغییرات «روحی - روانی» این فرد،

سیاستهای اقتصادی نیز تغییر می‌کرد. پرون تا مدت‌ها از جنگ جهانی سوم شدیداً می‌هراسید و از همین رو سیاستهای پرونگرا را غلط می‌دانست^{۱۲}. بهرحال قدرت نخبگان در کشورهای مختلف، متفاوت است، در برخی از کشورها میزان قدرت و ویژگی روحی آنها آنچنان است که نمی‌توان میان منافع عمومی و منافع خصوصی طبقه حاکم تفکیک قائل گردید. این دسته از نخبگان تنها سیاستهایی را می‌پذیرند که با منافع خصوصی آنها سازگار باشد به عبارت دیگر سازگاری سیاست اقتصادی با منافع خصوصی آنها شرط اصلی پذیرش آن سیاست است. بهترین نمونه این امر، دولت شوموزا در نیکاراگوا است، این رژیم از بانک جهانی استقراض می‌کرد و سپس آنها را به حساب شخصی واریز می‌نمود. البته همواره نمی‌توان سیاستهای اقتصادی را با منافع خصوصی طبقه حاکم تحلیل نمود، برخی از دولتها، تنها تامین‌کننده منافع عمومی جامعه خود بوده‌اند، در این حالت شرط سازگاری منافع خصوصی نخبگان حاکم با سیاستهای اقتصادی منتفی خواهد بود.

به طور خلاصه باید تاکید نمود که در پیشنهاد هر سیاست اقتصادی باید به ویژگی نخبگان توجه نمود و تأثیر و واکنش‌های آنها را مورد بررسی قرار داد. تحلیل نتایج بسیاری از سیاستهای اقتصادی، تنها از این روش امکان‌پذیر است. سیاست جایگزینی واردات در آن دسته کشورها که دارای نخبگان صالح بودند - مانند کره - به موفقیت انجامید. اما همین سیاست در کشورهایی که تفکیک منافع عمومی از منافع خصوصی نخبگان صورت نگرفته بود، موجب گسترش فساد دولتی و افزایش «رانت» های اقتصادی و تأثیرات بسیار نامطلوب بر اقتصاد ملی گردید.

۴) ویژگیهای صوری نهادهای تصمیم‌گیری

نهادهای تصمیم‌گیری همچون ظروفی هستند که مظروف خود را به شکل دلخواه در می‌آورند. نهادهای تصمیم‌گیری می‌توانند سیاستهای اقتصادی را به نحوی تغییر دهند که با مقاصد اولیه بسیار متفاوت باشد، بنابراین در انتخاب هر سیاست اقتصادی باید سازگاری آن سیاست با نهادهای موجود در نظر گرفته شود. یکی از نکات قابل توجه‌ای که اقتصاددانان کلاسیک به آن می‌پردازند عدم تناسب سیاستهای کسری بودجه با جوامع مردم سالار است. جیمز بوکانان معتقد است که سیاستهای کسری بودجه در جوامع مردم سالار صرفاً تبدیل به حربه‌ای برای بدست آوردن آراء و فریب توده مردم می‌شود^{۱۳}. که عبادت دیگر این شکل از تصمیم‌گیری یعنی وابستگی نخبگان به آراء مردم، باعث می‌شود سیاست کسری بودجه به یک سیاست غلط تبدیل شود، اما امکان دارد همین سیاست، در کشوری که مشروعیت حاکمان از طریق جلب آراء مردم حاصل نگردد، پیامدهای مطلوب تری بدنبال داشته باشد.

بهترین نمونه تأثیر ویژگیهای صوری بر سیاست اقتصادی در کشور مکزیک ظاهر می‌گردد. در این کشور رئیس‌جمهور دارای قدرت فراوان است و برای ۶ سال انتخاب می‌شود. از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۹ دوره‌های مشابه‌ای در سیاستهای اقتصادی مکزیک

قابل تأمل است. در ابتدای هر دوره جدید ریاست جمهوری (۱۹۸۳ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۱)، رئیس جمهور جدید تیشه به ریشه سیاستهای قبلی می‌زند و تدابیر تازه‌ای را به عنوان آغازی نو نقطه عطف اعلام می‌دارد، این سیاست دو تا سه سال ادامه می‌یابند و اقشار تازه‌ای از آن بهره‌مند می‌شوند، سال پنجم، رئیس جمهور به فکر انتخابات دوره بعد می‌افتد و سیاستهایی به نفع توده مردم اتخاذ می‌کند، سال ششم را می‌توان سال از همه پاشیدگی اداری دانست، تمام صاحب منصبان در تلاش برای کسب آراء نامزدهای خود، به اکتاف کشور مسافرت می‌کنند. زمان بندی انتخابات و دوره‌های آن، هر گونه تصمیم گیری مبتنی بر منطق اقتصادی را از بین برده است^{۲۸}. تأسیس سازمانهای موسوم به برنامه‌بودجه در کشورهای جهان سوم بر اساس این استدلال بود که تحقق برنامه‌های توسعه مستلزم نهادهای تصمیم گیری خاصی است، کارشناسان توسعه معتقد بودند که وزارت دارایی و بانک مرکزی، نهادهایی مرتجع هستند زیرا صرفاً به دنبال برابری در آمد و هزینه می‌باشد، در حالی که برنامه‌های توسعه، توسط نهادی امکان پذیر است که بیش از آن که به دنبال تساوی در آمد و هزینه باشند، ایجاد رشد اقتصادی و تحولات تکنولوژیک را مد نظر داشته باشد. آن دسته از سیاستهای اقتصادی که مستلزم همکاری و مشارکت اقشار مختلف باشند، با نهادهای تصمیم گیری مشارکتی و شورایی بیشتر سازگار هستند، سیاستهای اقتصادی فرانسه، مانند آمایش سرزمین، از آن رو موفق است که در برنامه ریزی و تصمیم گیری قادر است مشارکت فراگیر نیروها را فراهم نماید.

بر اساس معیار دوّم یعنی سازگاری سیاستهای اقتصادی با چهار ویژگی مذکور، دو دسته از سیاستهای اقتصادی نامطلوب هستند: (الف) آن دسته از سیاستهای اقتصادی که فرض اجتماعی آنها با واقعیت اجتماعی ناسازگار است، نهایت این ناسازگاری به امکان ناپذیری اجتماعی سیاست اقتصادی منتهی می‌گردد؛ (ب) آن دسته از سیاستها که کاملاً تسلیم واقعیتهای اجتماعی می‌شوند و به عبارت دیگر به جای برخورد فعال با محیط اجتماعی و تغییر آنها در جهت مطلوب، دقیقاً شکل یافته از محیط هستند. تنها آن دسته از سیاستها مطلوب و بهینه هستند که واقعیات موجود را در جهت اهداف به خدمت گرفته باشند.

زیرنویسها و منابع

1- Webster, Andrew, "Introduction to Sociology of development", McMillan, London. 1990
Cnp,8 & Vago, Steven, "Social chang, Prentice Hall - 1989, PP. 349-89

۲ - در مورد تأثیر سیاستهای اقتصادی بر میزان کژرفناری رک به:

Rahar, Giora, & Jaambar, Shiva, "Development and crime", in Development and Change, Vol.

13, 1982, PP. 447-462 & Balandiar, G., "Socio - Culture Unbalance and Modernization in the Underdeveloped Countries", in Program Press, 1970, PP. 361-379.

3- Eisenstadt, S.N., "Breakdowns of Modernization", in Reading in Social Evolution and Development, ed. S.N. Eisenstadt Program Press, 1970, PP. 421, 453

4- Wilber, Charles. K., & Jameson, Kenneth. P., "Religious value and Social limits to Development", in World Development, Vol, 8, 1980 PP. 467-479

5- Gupta, Dipak. K., "The Economics of Political Violence" Praeger Publisher New York, 1990

6- این معیار به تعابیر مختلف بیان شده است

Bienen, Henrg. & Waterbury, John, "The Political Economy of Privatization in Developing Countries", in World Development, Vol. 17, No, 5, P. 623

7- روکس بروف، رایان، «نظریه توسعه نیافتگی»، ترجمه علی هاشمی گیلانی، فصول ۳ و ۸

8- Bienen, Hery, "The political Economy of Privatization ...", P. 624

9- این چهار قاعده از مقاله زیر گرفته شده است:

Thomas, John W., & Grindle. Meriles S., "After the Decision. Implementing Policy Reform in Developing Countries." in World Development, Vol. 18, No, 8 PP. 171-174

10- Thomas, John W., P. 1179

11- Idid, P. 1172

12- Bienen, Henry, P. 625

13- گریفن، کیت «استراتژی ماتریست‌ها»، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱

14- در مورد رفتارشناسی گروه‌های اجتماعی در پاسخ به سیاست‌های خصوصی رک به:

Bienen, Henry, "The political Economy of privatization..."

15- برای تحلیل علل شکست خصوصی‌سازی در شیلی و آرژانتین نک به: گریفن، کیت، «استراتژی

ماتریست‌ها»

16- برای بررسی ساختار اجتماعی آرژانتین و مقایسه آن با شیلی رک به:

Whitehead. Laurance. "Political Explanation of Macroeconomic Mangement" World Development, Vol. 18, No, 8, PP. 1135. 37

17- Ibid

18- تجربه اندونزی در مقاله زیر تحلیل شده است:

Liddle. R. William, "The Politics of Development Policy", World Development, Vol. 20, No. 6, PP. 800, 805

19- Thomas, John, "After the Decision..." P. 1176

20- Ibid P.1164

21- Ibid P. 1169

22- این بحث با حرج و تعدیلهایی از مقاله زیر گرفته شده است:

Whitehead. Laurance. "Political Explanation of Macroeconomic Mangment"

23- The Economist, 1990

24- Whitehead, Laurance, "Political Explanation..." P. 1134

25- Ibid

26- Ibid P. 1142

27- Riseman, James, "The Political Economy of Buchanan", 1991

28- Whitehead, Laurance., P. 1138